

ابن تيميه و خلافت على عليه السلام

ابن تیمیه و خلافت علی علیه السلام

ابن تیمیه به عنوان ایدئولوگ تفکر سلفی گری و وهابیت دارای تفکرات خاصی است. بعضی از جوامع امروزی از ابن تیمیه متأثر هستند و لذا باید افکار او مورد بررسی قرار گیرد تا بهتر برای صاحبان اندیشه شناخته شود و بتوان از پیامدهای احتمالی انتشار این تفکرات که بعضاً با افکار تمام مسلمانان در تضاد است جلوگیری کرد. در زمینه افکار ابن تیمیه کتابها و نوشته های فراوانی وجود دارد که به نقد و بررسی آن پرداخته اند. در این نوشتار نیز در صدد این هستیم که نظرات ابن تیمیه را در باب خلافت امیرالمومنین علی(علیه السلام) گردآوری نماییم تا برداشت او از خلافت امام علی(علیه السلام) را بفهمیم و بدانیم که آیا ایشان خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) را قبول دارند یا خیر؟ آیا ابن تیمیه همانطور که با دیگر خلفا برخورد می کند با خلافت امام علی (علیه السلام) نیز رفتار مناسبی دارد یا با طعن و ایراد سعی در تضعیف و تشکیک در آن دارد؟

مقدمه:

تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام معروف به ابن تیمیه حرّانی حنبلی (661-728ق) از شخصیت های پر هیاهوی عصر خود بوده است که با افکار منحصر به فرد خود موجبات اعتراض بسیاری از علمای آن زمان را فراهم کرد. البته پس از اینکه با واکنش شدید علما مواجه شد افکار او کم کم به بوته فراموشی سپرده شد و تا قرن دوازدهم خبری از آن نبود.

شناخت ابن تیمیه مورد اهتمام علمای شیعه و سنی بوده است و در این زمینه کتابها و مقالات زیادی نوشته شده است. لذا باید صاحبان اندیشه، افکار ناصحیح او را مورد نقد جدی قرار بدهند تا اینکه بیش از این، نمود نداشته باشد. ابن تیمیه در مورد امیرالمومنین (علیه السلام) اظهار نظرهای زیادی دارد که البته نوعاً با بی انصافی همراه بوده است. او حتی مطالب مورد اتفاق شیعه و سنی درباره امیرالمومنین (علیه السلام) - که متواتر و قطعی هستند- را نیز انکار کرده و یا رد می کند. به عنوان مثال وی مدعی شده است که رافضیان نمی توانند ایمان و عدالت علی (علیه السلام) را اثبات کنند.[1]

خلافت علی (علیه السلام) مورد اتفاق فریقین است زیرا شیعیان او را خلیفه منصوص و بلافضل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دانند و اهل سنت نیز که بیعت را طریق تعیین امام می شمارند به امامت آن حضرت پس از عثمان معتقد می باشند زیرا مهاجران و انصار با او به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند. بر این اساس همانگونه که احمد بن حنبل گفته است: « من لم یثبت الامامة لعلی(ع) فهو اضل من حمار أهله؛ کسی که امامت را برای علی(ع) ثابت نداد، از چهارپای خانه اش گمراه تر است»[2] در این نوشتار قصد داریم نظرات ابن تیمیه را در زمینه خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) بررسی نماییم.

از پذیرش تا تشکیک

ابن تیمیه در چند مورد به خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) اقرار دارد اما در موارد متعدد با

فراز و فرود فراوان به تشکیک و تنقیص آن می پردازد. گاهی دوستان ایشان را تنقیص می نماید و گاهی دشمنان ایشان را تمجید می کند. او نسبت به خلافت حضرت موضعی یکنواخت ندارد. به بعضی از عبارات او دقت کنید:

« امیرالمومنین علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) آخرین خلیفه از خلفاء راشدین است ». [3]
« نزد اهل سنت و جماعت در مساله خلافت هیچگونه اختلافی نبوده است... و همه اجماع داشته اند که ترتیب آنها در خلافت به این صورت بوده است: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی ». [4]

« آن چیزی که ائمه بر آن بوده اند این است که با استناد به این حدیث (حدیث سفینه) ، علی رضی الله عنه از خلفاء راشدین بوده است. در زمان علی او خودش را امیر المؤمنین می نامید و صحابه با این نام او را می نامیدند. امام احمد بن حنبل می گوید: و من لم یربع بعلي رضي الله عنه في الخلافة فهو أضل من حمار أهله ، و با این وجود برای هر خلیفه ای جایگاه و منزلتی است ». [5]

او در کتاب منهاج السنه می گوید:
« وأما اهل سنت، علي (رضي الله عنه) را دوست دارند و از او اطاعت می کنند و شهادت می دهند که او از خلفاء راشدین و ائمه هدایت است ». [6]
در بخش دیگر می افزاید:

« و علی آخرین فرد از خلفاء راشدین است... و هر یک از خلفای دیگر شهادت می دهند به اینکه او از افضل اولیاء الله بوده است... ». [7]
ابن تیمیه در عبارات پیشین خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) را - مطابق دیدگاه اهل سنت - پذیرفته است ولی در موارد دیگر تعابیری به کار برده است که خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) را مورد تشکیک و تردید قرار می دهد. اکنون نمونه هایی از این عبارات را باز می گوئیم:

« مردم در مورد خلافت علی اقوال پریشانی داشتند: گروهی می گفتند که او امام است و معاویه نیز امام است... گروهی می گفتند در آن زمان امام عام وجود نداشته است بلکه زمان فتنه بوده است... گروهی می گفتند علی امام است و در قتالش مصیب است و همچنین کسانی - از صحابه مانند طلحه و زبیر- که با او جنگیدند نیز در اجتهاد خود مصیب هستند... گروه چهارمی علی را امام می دانستند و او را مجتهد مصیب می دانستند و مخالفین او نیز مجتهد مخطئ بوده اند... گروه پنجمی می گفتند علی با وجود اینکه خلیفه است و نسبت به معاویه به حق نزدیک تر، ولی ترک قتال بهتر بود ». [8]

ابن تیمیه بدون ذکر موضع یاران مخلص حضرت امیر(علیه السلام)، مانند عمار و... در صدد این است که از همان ابتدا خلافت حضرت را دورانی پر از انحطاط و اختلاف میان صحابه نشان دهد و با سیاه نمایی قصد دارد ایام خلافت حضرت را دورانی تاریک و بی ثمر جلوه دهد. حال به دیگر سخنان او در این زمینه توجه کنید:

« و اما علی، بسیاری از سابقین و بزرگان از او تبعیت نمی کردند و با او بیعت نکردند و بسیاری از صحابه و تابعین او را کشتند ». [9]
در جای دیگر می گوید:

« و ما می دانیم که زمانی که علی به خلافت رسید بسیاری از مردم ولایت معاویه یا کسی غیر از او را قبول کردند ». [10]

البته این اظهارات ابن تیمیه واقعیت ندارد و در تاریخ چگونگی به خلافت رسیدن امیرالمومنین (علیه السلام) ثبت شده است. در پایان همین بخش به این مطلب پرداخته می شود. ابن

تیمیه در موردی دیگر می آورد:

« کسانی که دو خلیفه را همزمان قبول کردند می گفتند: هر دو خلافت پیامبر است... و اگر گفته می شد خلافت علی با بیعت اهل شوکت ثابت شده است - کما اینکه خلافت خلفای قبلی همینطور بود- در جواب می گفتند که طلحه با اکراه با او بیعت نمود و نیز کسانی که با او بیعت کردند او (علی) را کشتند و اهل شوکت در اطاعت او اتفاق نداشتند و نیز بیعت با او زمانی واجب است که سیره ماقبل خود را ادامه دهد.» [11]

و نیز در بخش دیگری می گوید:

« امور بر او سخت گشت و نصف امت یا کمتر یا بیشتر، با او بیعت نکردند بلکه بسیاری از امت با او جنگیدند و او نیز با آنان جنگید و بسیاری از مردم هم نه با او جنگیدند و نه او را همراهی کردند.» [12]

این در حالی است که امیرالمومنین (علیه السلام) با معاویه به بیعت مهاجرین و انصار با او احتجاج کرده و یادآور شده است که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان نیز با بیعت آنان ثابت شده و مورد قبول معاویه و دیگران واقع شده است. پس بر آنان است که تسلیم او باشند:

« إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٌ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِهِ طَعْنٌ أَوْ يَدْعَاةٍ رَدَّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ إِيْتَابِعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَلَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةَ لَئِنْ نَظَرْتُ يَعْظَلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّي كُنْتُ فِي عَزْلِكَ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَأَ لَكَ وَالسَّلَامُ. مردم به همان شیوه که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند با من بیعت کردند، بعد از بیعتی که انجام گرفت، آنکه ساکن مدینه است نباید دیگری را به امامت برگزیند و آنکه در شهر مدینه حضور ندارد سزاوار نیست با برگزیده قوم مخالفت کند. مشورت در امر خلافت حق مهاجرین و انصار است چون آنان اهل حل و عقد از امت محمد برای انتخاب پیشوای مسلمانان هستند. پس اگر آنان بر کسی اتفاق نظر داشتند و او را امام خود معرفی کردند، کار آنها مرضی رضای خداوند است. اگر کسی به طعنه و تهمت یا بر اثر بدعتی از فرمان خلیفه منتخب سرپیچید باید او را به اطاعت وادار کنند و اگر نپذیرفت باید با او بجنگند، چون او غیر از راه مؤمنین را دنبال کرده است و خداوند او را به آنچه به آن روی آورده است وا میگذارد. ای معاویه به جان خودم قسم اگر به عقل خود بنگری و از هوای نفس دست برداری خواهی فهمید من نسبت به خون عثمان بیزارترین مردم بودم. در این هنگام تو خواهی دانست که من از ریختن خون عثمان بر کنار بودم. مگر اینکه بخواهی جنایتی را به افترا و بهتان به من نسبت دهی تا آنرا دست آویز خود گردانی و آنچه را که بر تو روشن است بیوشانی.» [13]

روشن است که این شیوه استدلال بر اساس جدال احسن استوار است و نافی منصوص بودن امامت امیرالمومنین (علیه السلام) نیست.

ابن تیمیه برای تشکیک در خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) به نقل های اثبات نشده و مشکوکی تمسک می جوید و از باب مثال می گوید:

« و روایت شده از شافعی و غیره که می گفتند: خلفا سه نفر هستند، ابوبکر و عمر و عثمان.» [14]

و همچنین می گوید:

« بسیاری از بنی امیه در اندلس بودند... می گفتند: (علی) خلیفه نبوده است زیرا خلیفه کسی است که مردم بر سر او اجماع داشته باشند، در حالی که در مورد علی اجماعی نبوده است. و عده ای از آنان در خطبه نماز جمعه معاویه را به عنوان خلیفه چهارم نام می بردند و

پس از نام سه خلیفه، نام معاویه را می بردند و علی را ذکر نمی کردند». [15]

گفتیم که ابن تیمیه در صدد این بوده است که تعداد کسانی که با امیر المومنین (علیه السلام) بیعت کردند را کم جلوه دهد تا اینکه خلافت ایشان را تضعیف کرده باشد اما او ظاهراً کتب تاریخی را نادیده گرفته است. در تاریخ طبري به نقل از محمد بن حنفیه آمده است که گفت: « من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علي(ع) بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله(صلی الله علیه و آله) اطراف وي اجتماع نمودند و گفتند: این مرد (عثمان) کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبري داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم. نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نزدیکتر است. علي(علیه السلام) فرمود: این کار را انجام ندهید چرا که من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان باشم. گفتند: نه به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود: پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد چرا که بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی باشد». [16]

همچنین در ادامه، از ابی بشیر عابدی نقل شده است:

« من در زمان قتل عثمان در مدینه بودم. مهاجرین و انصار که طلحه و زبیر نیز در بین آنان بودند به نزد علي(ع) آمده گفتند: ای ابوالحسن بیا تا با تو بیعت کنیم، حضرت فرمود: من نیازی به حکومت بر شما ندارم و با شما هستم، پس هر که را برگزینید او را خواهم پذیرفت؛ بنابراین حاکمی برای خود اختیار کنید، آنان گفتند به خدا قسم که غیر از تو را بر نخواهیم گزید (فقالوا: و الله ما نختار غیرک)». [17]

ابن اثیر مورخ معروف، در کتاب الکامل آورده است:

« چون روز بیعت (با علي علیه السلام) که روز جمعه بود فرا رسید مردم در مسجد گرد آمدند و علي(علیه السلام) بر منبر بالا رفت و در حالی که مسجد پر از جمعیت و همه سرا پا گوش بودند فرمود: ایها الناس - عن ملاء و اذن - انّ هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم و قد افترقنا بالامس علي امر و کنت کارهاً لامرکم فایتم الا ان اکون علیکم ...؛ ای مردم! این امر (حکومت) امر شما است. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید حق امارت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم ولی شما جز به حکومت من رضایت ندادید». [18]

این عبارات به خوبی نشان می دهند که بر خلافت علی (علیه السلام) اجماع وجود داشته و یا اکثر صحابه (انصار و مهاجرین) خلافت ایشان را قبول داشتند. امیر المومنین (علیه السلام) در خطبه شقشقیه آنگاه که دلایل پذیرش خلافت را از سوی خود بیان می کند سه عامل را برمی شمارد که دو مورد از آنها به خواست و اراده عمومی برمی گردد می فرماید:

« سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر نبود حضور آن جمعیت (بسیار) که (برای بیعت با من) حاضر شدند و اتمام حجت بر من که (برای رسیدن به مقاصد الهی و انجام وظیفه خود) یاور دارم و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که در مقابل شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، بدون شك ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و همچون گذشته از خلافت چشم می پوشیدم و آنگاه درمی یافتید که دنیای شما در نظر من از عطسه بز ماده ای کم ارزش تر است». [19]

این جمعیت فراوان به اندازه ای بود که حضرت این چنین فرمودند:

« شما دستم را گشودید من آن را بستم، شما دستم را کشیدید من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش هنگام خوردن آب تا جایی که کفش از پای در آمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با

من تا آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن، خرامان برای بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق بدون روبند برای بیعت شتافتند». [20]

مقایسه و تنقیص

ابن تیمیه کوشیده است تا از راه مقایسه میان دوران خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) با خلفای قبل و بعد از ایشان و با مقیاس قرار دادن فتوحات و کشور گشایی ها خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) را کم اهمیت و فاقد دستاورد مهمی برای مسلمانان قلمداد کند. چنانکه گفته است:

« خلفای سه گانه شهرهای مختلف را فتح کردند و دین را در مشرق و مغرب ظاهر کردند در حالی که با آنان هیچ رافضی نبود. حتی بعد از آنها بنی امیه هم با وجود انحراف و دشمنی بسیاری از آنها با علی، بر شهرهای مختلف غلبه کردند. اسلام در زمان آنها عزیزتر بود ... آنان اسلام را در این شهرها برپا داشتند و ظاهر کردند ... علمای غرب در زمینه فتوح کتاب بزرگی نوشته اند و در آن فتوح نبی(صلی الله علیه وسلم) و فتوح خلفای بعد از پیامبر -ابوبکر و عمر و عثمان- را ذکر کردند ولی با وجود محبتی که به علی داشتند هیچ نامی از علی نیاورند زیرا در زمان او هیچ فتحی صورت نگرفت ». [21]

ابن تیمیه در موارد گوناگون از بروز فتنه و جنگ در دوران خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) سخن به میان آورده و تصریحاً یا تلویحاً آن را نشانه ضعف و نقصان آن حضرت قلمداد کرده است: « از مسلمات است که مسلمین بر خلفای سه گانه اتفاق داشتند و در زمان آنان شمشیرها بر علیه کفار و بدور از مسلمانان کشیده شده بود اما در زمان علی همه مسلمانان با او بیعت نکردند بلکه در آن مدت فتنه ای به پا خاست و شمشیرها در آن زمان از کفار دور و بر علیه مسلمین کشیده شده بود ... ». [22]

« در زمان خلافتش (علی)، دین اسلام ظهور نیافت بلکه فتنه به وجود آمد و دشمنان آنان -کفار و نصاری و مجوس- بر آنها طمع کردند». [23]

« و در زمان خلافت علی برای مومنین رحمتی که در زمان عمر و عثمان بود وجود نداشت بلکه کشته می شدند و همدیگر را لعن می کردند و بر علیه کفار شمشیری وجود نداشت و بلکه کفار به وضعیت آنان طمع کردند و اموال و شهرها را از آنان گرفتند ». [24]

« و جمعیت زیادی از مسلمین - کسانی که نماز می خواندند و زکات می دادند و روزه می گرفتند و... - کشته شدند ». [25]

« (در دوران خلافت علی) در امور چیزی جز فشارها زیاد نشد، جانب او ضعیف شده بود و جانب دشمنش قوی و امت متفرق شده بودند ». [26]

« مصالح ولایت عثمان بیشتر از مصالح ولایت امیرالمومنین بود و مفساد ولایت امیرالمومنین بیشتر از او بود و همچنین در خلافت عثمان خیرات و مصالح فراوانی وجود داشت که فقط خداوند آن را می داند. اموری مانند امارت بعضی از بنی امیه و اعطاء اموال به آنها و... را به عنوان ضعف عثمان می شمارند در حالی که در زمان خلیفه بعدی فسادهایی به وجود آمد که بسیار بزرگتر از آن بوده است و برای خلیفه بعد خیرهایی که در زمان عثمان بود واقع نشد ». [27]

یک سویه نگری ابن تیمیه در نقل این گونه مطالب، انسان را در بی طرفی او نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) به تردید می اندازد و این باور را تقویت می کند که او نسبت به علی (علیه السلام) نگاه سلبی داشته و از هیچ کوششی برای تنقیص و تضعیف شخصیت

ایشان دریغ نکرده است.

انصاف در نقل و تحقیق تاریخ اقتضا می کرد که ابن تیمیه به علل و انگیزه های مخالفت هایی که با امیرالمومنین (علیه السلام) شد و منشا بروز فتنه ها و جنگها شد می پرداخت. شگفت آورتر از همه اینکه او چشم خویش را بر فتنه ها و آشوبهایی که در زمان عثمان واقع شده فرو بسته و از عوامل آن - که مورخان یادآور شده اند - سخنی به میان نیاورده است.

تاریخ نویسندگان اصیل اسلامی علل سقوط عثمان و انقلاب گروهی از مسلمانان را در آثار خود بیان کرده اند، هر چند برخی از مورخان، به احترام مقام خلافت، از بازگو کردن مشروح این علل خودداری ورزیده اند اما عوامل زیر را می توان زیر بنای انقلاب و شورش گروههای خشمگین مسلمانان دانست: 1- تعطیلی حدود الهی 2- تقسیم بیت المال در میان بنی امیه 3- تاسیس حکومت اموی و نصب افراد غیر شایسته به مناصب اسلامی 4- تبعید تعدادی از صحابه که خلیفه حضور آنان را مزاحم افکار و آمال و برنامه های خود می دید.

ابن تیمیه با اینکه به صحت حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که کشندگان عمار را باغی دانسته اعتراف کرده و به خطاکار بودن جنگ کنندگان با علی (علیه السلام) اذعان نموده [28] ولی در جای دیگری در صدد تبرئه معاویه و یاران او برآمده و گفته است:

« اگر طرفداران علی بگویند: اینها کسانی اند که بغاه نامیده شدند زیرا در حدیث صحیح آمده است نبی (صلی الله علیه و سلم) به عمار یاسر (رضی الله عنه) فرمودند: «تقتلك الفئة الباغية» (تو را گروهی سرکش می کشند) و اینان عمار را کشتند. اینجا اقوالی وجود دارد: گروهی در حدیث عمار اشکال کرده اند، گروهی آن را تاویل برده اند و گفته اند باغی، کسانی اند که به دنبال کشته شدن او بوده اند (مراد یاران علی هستند) و این تاویلی ضعیف است. اما بیشتر سلف و ائمه مانند ابی حنیفه و مالک و أحمد و غیره گفته اند: شرط قتال طایفه سرکش، محقق نشده است». [29]

جا دارد این سوال را از ابن تیمیه بپرسیم که آیا این کلام شما مخالفت با نص صریح پیامبر - که خود آن را صحیح میدانید - نیست؟ البته همانطور که قبلاً گفته شد این مطلبی که او بیان کرده - که احمد و... شرط باغی بودن را منتفی دانسته اند- صحیح نیست زیرا در کتاب تاریخ الخلفا سیوطی آمده است:

« عبد الله بن احمد بن حنبل نقل میکند که از پدرم احمد درباره علی و معاویه پرسیدم؟ پدرم گفت: علی دشمنان زیادی داشت. دشمنانش هر چه جستجو کردند، نتوانستند برای او عیبی پیدا کنند، لذا مردی را که با او جنگید (معاویه) تعریف کردند و این حیلای بود که به راه انداختند». [30]

در حدیث معتبر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که از قتال امیرالمومنین (علیه السلام) با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین خبر داده اند که خود گواهی روشن بر حقانیت آن حضرت و انحراف سه گروه مزبور است. البته ابن تیمیه این حدیث را موضوع دانسته و گفته است:

« این حدیث در هیچ یک از کتب معروف علمای حدیث وجود ندارد و هیچ سند صحیحی ندارد... جنگ علی (رضی الله عنه) در روز جمل و صفین با امر نبی (صلی الله علیه و سلم) نبود بلکه رای خود او بود». [31]

این در حالی است که این روایت را تعداد زیادی از صحابی و حافظان حدیث نقل کرده اند. از صحابه: 1- أبو ایوب انصاری 2- امیرالمؤمنین 3- عبدالله بن مسعود 4- أبو سعید خدری 5- عمار یاسر و... از حفاظ: 1- طبری 2- بزار 3- أبو یعلی 4- ابن مردویه 5- أبو القاسم طبرانی 6- حاکم نیشابوری 7-

خطیب بغدادی 8 - ابن عساکر 9 - ابن اثیر 10 - سیوطی 11 - ابن کثیر 12 - طبری 13 - أبو بکر هیثمی 14 - ومتقی هندی و... [32]

ابن حجر هیثمی در ادامه حدیث می گوید:

« أحد إسنادي البزار رجاله رجال الصحيح غير الربيع بن سعيد، ووثقه ابن حبان. رجال یکی از اسانید بزار بجز ربیع بن سعید از رجال صحیح است و او را نیز ابن حبان توثیق نموده است [33].»

البته این شگرد ابن تیمیه است که هر چیزی را که قبول ندارد بدون ذکر دلیل رد می کند. در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

« حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ الثَّقَفِيُّ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شَيْبِ بْنِ الْمَعْمَرِيِّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيدٍ، ثنا سَلَمَةُ بْنُ الْفَضْلِ، حَدَّثَنِي أَبُو زَيْدٍ الْأَحْوَلُ، عَنْ عِقَابِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: " أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّكَثِيِّنَ، وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمَارِقِينَ . ابویوب انصاری در دوران خلافت عمر نقل کرد که: رسول خدا به علی دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد. [34].»

و نیز ابن کثیر دمشقی در البدایه والنهایه و ابن اثیر در اسد الغابه و ... می نویسند :
« عن أبي سعيد الخدري ، قال : أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال الناكثين ، والقاسطين ، و المارقين ! فقلنا : يا رسول الله ! أمرتنا بقتال هؤلاء ! فمع من ؟ فقال : مع علي بن أبي طالب ، معه يقتل عمار بن ياسر . از ابو سعید خدری روایت شده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ما را به نبرد با ناکثان و قاسطان و مارقان ، فرمان داد . عرض کردیم : یا رسول الله ! شما که می فرمایید با این گروه نبرد کنیم ، اینان با چه کسی می جنگند ؟ فرمود : با علی بن ابیطالب علیه السلام . و عمار هم با حمایتی که از علی علیه السلام می کند ، به شهادت می رسد [35].»

البته روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر مشروعیت جنگهای حضرت دارد به عنوان مثال:
« كنا مع رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فانقطعت نعله فتخلف علي يخصفها فمشى قليلا ثم قال إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فاستشرف لها القوم وفيهم أبو بكر وعمر رضي الله عنهما قال أبو بكر أنا هو ؟ قال لا قال عمر أنا هو ؟ قال لا ، ولكن خاصف النعل يعني علياً فأتيناه فبشرناه فلم يرفع به رأسه كأنه قد كان سمعه من رسول الله (صلى الله عليه وسلم)» [36]

این روایت را حاکم و ابن حبان و أبو یعلی در مسندش صحیح دانسته اند و ذهبی در تلخیص المستدرک گفته : (علی شرط البخاری و مسلم) صحیح است. [37] ألبانی نیز پس از تایید اقوال مختلف در صحت این روایت گفته است: « فالحديث صحيح لا ريب فيه. » [38]

ادعای پشیمانی

ابن تیمیه در بخشهایی از کتاب منهاج خود برای اثبات ادعای خود مبنی بر صحیح نبودن جنگهای امیرالمومنین (علیه السلام) ادعا می کند که حضرت، بعدها از عملکرد خود پشیمان شده و اظهار ندامت کرده است لذا می گوید:

« علي بن أبي طالب (رضي الله عنه) از جنگهایی که انجام داد پشیمان گشت ... در شبهای صغین می گفت: خوشا به حال عبدالله بن عمر و سعد بن مالک که اگر عمل نیک انجام دادند اجری عظیم برده اند و اگر خطا کرده اند اشتباهی کوچک بوده است [39].»

بر اساس روایات و گزارشهای تاریخی، این مسبب جنگها بودند که از عملکرد خود پشیمان

بودند. عایشه از سفر خویش به بصره که به وقوع جنگ جمل انجامید بسیار اظهار ندامت و پشیمانی می کرد و هرگاه به یاد آن واقعه می افتاد به حدی گریه می کرد که چادر و روسری اش خیس اشک می شد. زبیر نیز وقتی حضرت علی (علیه السلام)، حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) را برایش بیان می کند - که مگر به یاد نداری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد جنگ تو با من پیشگویی کرده و فرمود: ای زبیر تو بر موضع اشتباه خواهی بود- از او جدا شده و از حضورش در آن نبرد کاملاً پشیمان و ناراحت می شود. [40]

ابن عبدالبر عالم بزرگ اهل سنت در کتاب الاستیعاب می گوید:

« وضح عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما من وجوه أنه قال ما آسى على شيء كما آسى أنى لم أقاتل الفئة الباغية مع على رضی الله عنه. صحيح است از عبدالله بن عمر که گفت: من بر چیزی مانند اینکه با علی بن ابیطالب با گروه معاویه (فئه باغیه) جنگ نکردم تاسف نخوردم ». [41]

مسروق که از تابعین و از معروفترین شاگردان عائشه بوده است، نیز از عدم شرکت در این جنگها پشیمان بوده است. ابن البر می نویسد:

« وقال الشعبي ما مات مسروق حتى تاب إلى الله عن تخلفه عن القتال مع على. شعبي گفت: مسروق از دنیا نرفت مگر اینکه از ننگیدن به همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، توبه کرد ». [42]

سخنان توهین آمیز

ابن تیمیه در سخنانی توهین آمیز مدعی شده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای دنیایش جنگیده است نه برای دینش و تنها ثمره این جنگها این است که بسیاری از مسلمین را در این راه کشته است:

« براستی که علی به خاطر خلافت جنگید و افراد زیادی به سبب آن کشته شدند و در ولایتش نه قتال با کفار بود، و نه فتح بلاد آنان، و نه مسلمین در خیر بودند ». [43]

او در جای دیگر با نهایت جسارت، جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از روی هوی و قدرت طلبی ایشان می داند و هیچ یک از آن جنگها را برای رضای خدا نمی داند:

« و علی جنگید تا او را اطاعت نمایند و در جانها و اموال تصرف نماید. پس چگونه می توان آنرا قتال در راه دین نامید؟ ». [44]

سپس در کمال بی شرمی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با فرعون مقایسه نموده و ایشان را مصداق آیه « تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » [45] می داند و می گوید:

« فمن أراد العلو في الارض و الفساد لم يكن من أهل السعادة في الآخرة. پس هر کسی که علو در زمین و فساد را اراده کند از اهل سعادت در آخرت نیست ». [46]

اما همگان یقین دارند که این سخنان با گفتار و رفتار و شخصیت والای امیرالمؤمنین (علیه السلام) سازگار نیست. بعد از قتل عثمان هنگامی که بزرگان اصحاب و یاران رسول الله (صلی الله علیه و آله) از حضرت درخواست پذیرش خلافت و امامت را کردند ، حضرت فرمودند :

« دعونی والتمسوا غیری ... ولعلی أسمعکم و أطوعکم لمن وليتموه أمرکم ، وأنا لکم وزيراً خيراً لکم منی آمیراً. مرا به حال خود واگذارید ، از کسی غیر از من بخواهید که خلافت و ولایت را تصدی کند ... امید داشته باشید که من گوش به فرمانتر و مطیع تر از شما باشم برای کسی که امر خود را به او سپرده اید ، و من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر شما باشم ». [47]

و پس از پذیرش خلافت فرمودند:

« والله ما كانت لى فى الخلافة رغبة ولا فى الولاية إربة. قسم به خدا مرا در این خلافت رغبتی نبوده و در این فرمانروایی چشم داشت و توقعی ندارم. » [48]

و در جای دیگر فرمودند:

« سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر نبود حضور آن جمعیت (بسیار) که (برای بیعت با من) حاضر شدند و اتمام حجت بر من که (برای رسیدن به مقاصد الهی و انجام وظیفه خود) یاوردارم و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که در مقابل شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، بدون شك ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و همچون گذشته از خلافت چشم می پوشیدم و آنگاه درمی یافتید که دنیای شما در نظر من از عطسه بز ماده ای کم ارزش تر است. » [49]

آیا این کلمات، با اظهارات ابن تیمیه مبنی بر شیفتگی قدرت در علی (علیه السلام) همخوانی دارد. حضرت در خطبه دیگری در کیفیت بیعت با ایشان می فرمایند:

« بسطتم یدی فكففتها ومددتموها فقبضتها ثم تداککتم علیّ تداک الابل الهمیم علی حیاضها یوم ورودها. دستم را گشودید و من آن را بستم ، دستم را کشیدید و من آن را نگه داشتم ، سپس بر من هجوم آوردید آن سان که شتران تشنه در هنگام آب خوردن به آبگیرها هجوم آورند. » [50]

سخنان توهین آمیز و ناروای ابن تیمیه درباره امیرالمومنین (علیه السلام) سبب آن شده که برخی از عالمان اهل سنت او را منافق بشمارند. ابن حجر عسقلانی گفته است:

« برخی به ابن تیمیه نسبت نفاق می دهند؛ زیرا می گفت: « علی علیه السلام در هفده مورد اشتباه کرده و به هر سمتی که رو می کرده است، خوار و زبون می گشته و او بارها خواست که به خلافت برسد؛ اما نتوانست. او برای ریاست و سلطنت می جنگید، نه برای دیانت، او دوستدار ریاست بود. ابوبکر در بزرگسالی اسلام آورد و می فهمید که چه می گوید، اما علی در خردسالی مسلمان شد و اسلام کودک پذیرفته نیست. او در جریان خواستگاری دختر ابوجهل سخنی گفته که تا هنگام مرگ آن را فراموش نکرده بود. ابن تیمیه با این سخنان به علی علیه السلام جسارت نموده است؛ به همین جهت علما او را منافق دانسته اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود: « لا یبغضک إلا منافق » جز منافق کسی بغض و دشمنی تو را به دل ندارد. » [51]

مقایسه بین خلفا

ابن تیمیه در مقابله با شیعه در صد اثبات افضلیت خلفای دیگر بر علی (علیه السلام) است و خلفای دیگر را از لحاظ علم و تدبیر و... بالاتر از امیرالمومنین (علیه السلام) می داند. به موارد زیر توجه کنید:

« براستی که علی برای ولایت جنگید. برای نیل به این هدف جمعیت بسیار عظیمی کشته شدند و در زمان خلافتش نه قتال با کفار صورت گرفت و نه شهرهای آنان فتح شدند و نه مسلمانان در خیر فراوان بودند... » [52]

« به تواتر از امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و... رسیده است که بهترین این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و سپس عمر و سپس عثمان را سوم می شمردند و علی را چهارم ذکر می کردند. » [53]

« علمای اهل سنت می گویند: عالمترین مردم بعد از نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و سپس عمر بودند و عده ای بر اعلم بودن ابوبکر در بین تمام صحابه، ادعای اجماع کرده اند » [54]

گویا ابن تیمیه روایاتی مانند حدیث ثقلین - که اهل بیت را عدل قرآن قرار داده است- و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها و ... را ملاحظه نکرده است؛ در حالی که بسیاری از محققان اهل سنت با استناد به همین احادیث بر اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) اذعان دارند. همچنین او درباره علم علی (علیه السلام) می گوید:

« علی بعضی از سنت را از ابوبکر یاد گرفت ولی ابوبکر از علی چیزی نیاموخته است و آنچه این مطلب را روشن می کند این است که علمای کوفه که با عمر و علی همراه بودند - مانند علقمه و اسود و شریح و ...- قول عمر را بر قول علی ترجیح می دادند و این مطلب برای اهل مدینه و مکه و بصره مشهورتر می باشد و علم و فقه علی اگر در کوفه ظاهر شد به خاطر مقام خلافتش در آنجا بود، و در بین تمام شیعیانی که با علی بودند کسی او را نه در فقه و نه در علم و نه در دین، بر ابوبکر و عمر مقدم نمی کرد بلکه تمام شیعیانی که به همراه او جنگیدند با دیگر مسلمین بر تقدیم ابوبکر و عمر اتفاق داشتند مگر کسانی که با تعداد کم و حقارت و پستی او را انکار و مذمت می کردند». [55]

« شکی نیست که ابوبکر بیش از علی و هر شخص دیگری با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملازم بود و ابوبکر و عمر خیلی بیشتر از علی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه بودند». [56]

« در مسائلی که در آن عمر و علی اختلاف داشتند، غالباً قول عمر ارجح بود». [57]

« عده ای نقل کرده اند که ابوبکر از علی عالم تر بود ... پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مشاوره با اهل فقه، ابوبکر و عمر را مقدم می کرد». [58]

ابن تیمیه در دشمنی با علی (علیه السلام) از هیچ کاری فروگذار نمی کند و حتی کار را به جایی رسانده که به دروغ از قول خود حضرت بر مدعای خود دلیل می آورد و مدعی است که امیرالمومنین (علیه السلام) فرموده اند:

« (علی) گفت: اگر کسی مرا افضل از ابوبکر و عمر می دانست او را به خاطر افترا شلاق می زدم». [59]

در هیچ کتابی این مطلب نیامده است که امیرالمومنین (علیه السلام) کسی از صحابه را به خاطر تفضیل بر شیخین شلاق زده باشد. این در حالی است که شواهد تاریخی بسیاری از صحابه وجود دارد که عده ای از صحابه قائل به تفضیل علی (علیه السلام) بر شیخین بودند. به عنوان مثال به شواهد ذیل دقت نمایید:

ترمذی با اسناد خود از عایشه روایت کرده است :

« عن جمیع بن عمیر قال: دخلت مع عمّتي علی عائشة فسألت: أيّ الناس كان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وسلّم؟ قالت: فاطمة، فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها... جمیع بن عمیر می گوید : همراه عمه ام ، عایشه را ملاقات نمودم و از او سؤال کردم : محبوب ترین اشخاص در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه کسی است ؟ عایشه در پاسخ گفت : محبوب ترین زنها در نزد او فاطمه [سلام الله علیها] و از مردان شوهرش [حضرت] علی [علیه السلام]». [60]

ذهبی می گوید :

« لیس تفضیل علی برفض ولا هو بیدعة ، بل قد ذهب إلیه خلق من الصحابة والتابعین. افضل دانستن علی (علیه السلام) نه رفض است و نه بدعت ، بلکه گروهی از صحابه و تابعین بر این عقیده هستند». [61]

ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب نقل کرده :

« وروي عن سلمان ، وأبي ذر ، والمقداد ، وخباب ، وجابر ، وأبي سعيد الخدري ، وزید بن أرقم :

آنّ علی بن ابي طالب - رضي الله عنه - أول من أسلم ، وفضله هؤلاء علی غیره. از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که : علی ابن ابي طالب (علیه السلام) اولین کسی بود که اسلام آورد . و آن گروه (صحابه ای که اسمشان در بالا آمد) او را از دیگران افضل و برتر می دانستند .» [62]

ابن حزم در کتاب الفصل في الملل والنحل می گوید :
« اختلف المسلمون في من هو أفضل الناس بعد الأنبياء ، فذهب بعض أهل السنة وبعض المعتزلة وبعض المرجئة وجميع الشيعة : إلى أن أفضل الأمة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم : علي بن ابي طالب - رضي الله عنه - . وقد روينا هذا القول نسا عن بعض الصحابة - رضي الله عنهم - وعن جماعة من التابعين والفقهاء. در این که بعد از انبیاء بهترین مردم چه کسی است بین مسلمین اختلاف نظر وجود دارد ، بعضی از معتزله و بعضی از مرجئه و تمامی شیعیان بر این اعتقادند که افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی (علیه السلام) می باشد . و ما این روایت را به عنوان نصّ از بعضی صحابه و گروهی از تابعین و فقها نقل نمودیم .» [63]

ابن جوزی در مناقب أحمد از قول پسر أحمد بن حنبل این چنین نقل کرده:
« عبد الله بن أحمد بن حنبل يقول : حدثت أبي بحديث سفينة فقلت . . ما تقول في التفضيل ؟ قال : في الخلافة أبو بكر وعمر وعثمان ، فقلت : فعلي؟ قال : عليّ من أهل بيت لا يقاس بهم أحد. عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید : برای پدرم حدیث « سفینه » را نقل کردم و از او سؤال کردم : نظرت راجع به فضیلت اصحاب بعد از پیامبر چیست ؟ او گفت : در رابطه با خلافت در مرحله اول ، فضیلت با ابوبکر و بعد از او با عمر و بعد با عثمان است ؛ گفتم : پس [حضرت] علی [علیه السلام] چه می شود ؟ گفت : علی [علیه السلام] که از اهل بیت محسوب شده و هیچ کس را تاب مقایسه با آنها (اهل بیت علیهم السلام) نیست .» [64]
در ضمن خود ابوبکر نیز اعتراف به افضل بودن خود کرده است. محدثان اهل سنت از قول ابوبکر نقل کرده اند که گفته است:

« ولّيتكم و آست بخيركم . رهبري شما را پذیرفتم در حالی که بهترین شما نبودم .» [65]
او در روایت دیگری گفته است :

« أقبلوني ولست بخيركم. من را رها کنید (به سراغ شخص بهتر از من بروید) که من بهترین افراد، بین شما نیستم .» [66]
امیرالمومنین (علیه السلام) نیز در کلامی به افضل بودن خود تصریح کرده اند. ابن ابي الحديد معتزلی نقل می کند:

« و قال عثمان لعلي عليه السلام إنك إن تربّصت بي فقد تربّصت بمن هو خير مني ومنك ، قال : ومن هو خير مني؟ قال : أبو بكر وعمر. فقال : كذبت ، أنا خير منك ومنهما ، عیدت الله قبلكم وعیدته بعدكم. عثمان به علی (علیه السلام) عرض نمود : اگر تو انتظار مرا می کشیدی من نیز انتظار کسی بهتر از تو را می کشیدم ؟ حضرت فرمود : و چه کسی بهتر از من ؟ عثمان گفت : ابوبکر و عمر . حضرت فرمود : دروغ گفתי ، من از تو و از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) بهترم چرا که من خدا را قبل و بعد از شماها عبادت نموده ام .» [67]

در پایان با روایتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بحث را خاتمه می دهیم:
« من ناصب علیاً الخلافة فهو كافر. هر کس در امر خلافت مقابل علی بایستد کافر است .» [68]
البته ابن تیمیه طبق مبنا و مرامی که دارد آن را رد کرده است و گفته است:
« این احادیث علی را مذمت می کند و موجب می شود که او دروغگوی به خدا و رسولش باشد زیرا از صحت این احادیث، کفر کل صحابه لازم می آید .» [69]

نتیجه:

سخنان ابن تیمیه درباره خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) هماهنگ نیست. در برخی عبارات آن حضرت را آخرین خلیفه از خلفای راشدین دانسته است ولی در عباراتی دیگر مشروعیت خلافت امام (علیه السلام) را مورد تشکیک و تردید و حتی مورد طعن و قدح قرار داده است. سخنان و قضاوت‌های غرض آلود و عداوت آمیز ابن تیمیه در این باره سبب آن شده است که عده ای از عالمان اهل سنت، وی را به نفاق متهم کنند.

الحمد لله رب العالمین

کتابنامه:

الاستیعاب في معرفة الأصحاب ، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (متوفى: 463هـ) تحقيق: علي محمد البجاوي ، دار الجيل، بيروت، چاپ: اول، 1412 هـ

أسد الغابة في معرفة الصحابة ، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (متوفى: 630هـ) تحقيق: علي محمد معوض - عادل أحمد عبد الموجود ، دار الكتب العلمية چاپ اول 1415هـ

الإمامة والسياسة، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري م 276هـ، تحقيق: خليل المنصور ، بيروت ، دار الكتب العلمية، 1418هـ

البدایة والنهائة، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري الدمشقي (متوفى: 774هـ) تحقيق: علي شيري ، دار إحياء التراث العربي چاپ اول

تاریخ بغداد، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (متوفى: 546هـ) تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي - بيروت چاپ اول، 1422هـ

تاریخ مدینه دمشق، أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله معروف بابن عساكر (متوفى: 571هـ)، تحقيق: عمرو بن غرامة العمروي ، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، 1415 هـ

تاریخ الخلفاء، ، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (متوفى: 911هـ) تحقيق: حمدي الدمرداش ، مكتبة نزار مصطفى الباز، چاپ اول، 1425هـ

تاریخ الطبري (تاریخ الأمم والملوك) ، محمد بن جریر الطبري أبو جعفر ، دار الكتب العلمية. 8 بیروت ، چاپ اول ، 140 هـ

جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع) ال، شمس الدين ابي البركات محمد بن احمد الدمشقي الباعوني الشافعي تحقيق : العلامة الخبير الشيخ محمد باقر المحمودي ، مجمع إحياء الثقافة الاسلامية چاپ اول 1415 هـ. ق

الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة ، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حيدر العسقلاني (متوفى: 852هـ) تحقيق: مراقبة / محمد عبد المعيد ضان ، مجلس دائرة المعارف العثمانية - صيدر اباد/ هند ، چاپ دوم، 1392هـ

سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها ، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودري الألباني (متوفى: 1420هـ) مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، رياض (لمكتبة المعارف) چاپ اول، 1415 هـ

شرح نهج البلاغة ، أبو حامد عزالدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحداد المدائني ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمري ، دار الكتب العلمية ، بيروت ، لبنان ، 1418هـ طبقات الحنابلة ، أبو الحسين ابن أبي يعلى، محمد بن محمد (متوفى: 526هـ) تحقيق: 1

محمد حامد الفقي ، دار المعرفة ، بيروت
الكامل في التاريخ ، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن 14
الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (متوفى: 630 هـ) تحقيق: عمر عبد السلام
تدمري ، دار الكتاب العربي، بيروت ، لبنان چاپ اول، 1417هـ
كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي 15
القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم المدني فالمكي الشهير بالمتقي الهندي
(متوفى: 975 هـ) تحقيق: بكرى حياني - صفوة السقا ، مؤسسة الرسالة ، چاپ پنجم،
1401هـ
مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، أبو الحسن نورالدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثم 16
(متوفى: 807 هـ) تحقيق: حسام الدين القدسي ، مكتبة القدسي، القاهرة ، 1414 هـ
مجموع الفتاوى ، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحراني (متوفى 17
728هـ) تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم ، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف
الشریف، مدينة منوره، المملكة العربية السعودية ، 1416هـ
المستدرک على الصحيحين ، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري ، تعليقا 18
الذهبي ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، دار الكتب العلمية ، بيروت چاپ اول ، 1411 هـ
المناقب ، الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي تحقيق : الشيخ ما 19
المحمودي، مؤسسة سيد الشهداء (ع)
منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن 20
الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية الحراني الحنبلي
الدمشقي (متوفى: 728هـ) تحقيق: محمد رشاد سالم ، جامعة الإمام محمد بن سعود
الإسلامية چاپ اول ، 1406 هـ
وقعة صفين، ابن مزاحم المنقرى

21.

[1] - منهاج السنه ج 2 ص 62

[2] - طبقات الحنابلة ج 1 ص 45

[3] - منهاج السنه ج 7 ص 453

[4] - مجموع الفتاوى ج 3 ص 152

[5] - مجموع الفتاوى ج 4 ص 479

[6] - منهاج السنه ج 6 ص 18

[7] - منهاج السنه ج 7 ص 453

[8] - منهاج السنه ج 1 ص 537 - 539

[9] - منهاج السنه ج 8 ص 234

[10] - منهاج السنه ج 2 ص 89

[11] - منهاج السنه ج 4 ص 465

[12] - منهاج السنه ج 4 ص 105

[13] - الف) وقعة صفين- ابن مزاحم المنقرى ص 29 ب) الامامة والسياسة ج 1 ص 80

ج) المناقب ص 178 د) جواهر المطالب ج 1 - ص 461 ر) تاريخ مدينة دمشق ج 59 ص 128

ز) شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 3 ص 76 و ج 13 ص 36

[14] - منهاج السنه ج 4 ص 404

[15] - منهاج السنه ج 4 ص 401 - 402

[16] - تاريخ طبري ، ج 2 ، ص 696

[17] - همان

[18] - الكامل ابن اثير ، ج 2 ص 700

- [19] - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 1 ص 194
- [20] - همان ج 2 ص 166
- [21] - منهاج السنّة ج 6 ص 419 - 420
- [22] - منهاج السنّة ج 4 ص 161
- [23] - منهاج السنّة ج 4 ص 117
- [24] - منهاج السنّة ج 4 ص 458
- [25] - منهاج السنّة ج 6 ص 356
- [26] - منهاج السنّة ج 7 ص 452
- [27] - منهاج السنّة ، ج 6 ص 156، 157
- [28] - مجموع الفتاوى ج 4 ص 437
- [29] - منهاج السنّه ج 4 ص 390
- [30] - تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص 152
- [31] - منهاج السنّة ، ج 4 ، ص 495
- [32] - تاريخ بغداد ج 15 ص 243 و المستدرک على الصحيحين ج 3 ص 150 و اسدالغابه ج 4 ص 102 و كنز العمال ج 13 ص 110 و مجمع الزوائد ج 5 ص 186 و ج 6 ص 235 و ج 7 ص 238 و...
- [33] - مجمع الزوائد ج 7 ص 238
- [34] - المستدرک على الصحيحين ج 3 ص 150
- [35] - أسد الغابة ، ج 4 ، ص 102 و البداية والنهاية ، ج 7 ، ص 339 و المناقب ، خوارزمى ، ص 167 و تاريخ دمشق ، ابن عساکر ، ج 42 ، ص 471
- [36] - المستدرک على الصحيحين ج 3 ص 132
- [37] - المستدرک على الصحيحين ج 2 ص 149
- [38] - سلسله الاحايث الصحيحه ج 5 ص 640 رقم : 2487
- [39] - منهاج السنّة ج 6 ص 209 و ج 8 ص 145 و 526
- [40] - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2، ص 163
- [41] - الإستيعاب فى معرفة الأصحاب ، ج 1 ص 77
- [42] - الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، ج 3، ص 1117
- [43] - منهاج السنّة ج 6 ص 191
- [44] - منهاج السنّة ج 8 ص 329
- [45] - قصص آيه 83
- [46] - منهاج السنّة ج 4 ص 500
- [47] - شرح نهج البلاغه خطبه 92
- [48] - شرح نهج البلاغه خطبه 198
- [49] - شرح نهج البلاغه خطبه 220
- [50] - شرح نهج البلاغه خطبه 220
- [51] - الدرر الكامنة ج 1 ص 181
- [52] - منهاج السنّة ج 6 ص 191
- [53] - مجموع الفتاوى ج 3 ص 153
- [54] - منهاج السنّة ج 7 ص 500
- [55] - منهاج السنّة ج 7 ص 510
- [56] - منهاج السنّة ج 7 ص 524
- [57] - منهاج السنّة ج 7 ص 525
- [58] - منهاج السنّة ج 7 ص 502
- [59] - منهاج السنّة ج 7 ص 511
- [60] - سنن الترمذى، ج 6 ص 184 ح 3874 و المستدرک حاکم نيشابوري ، ج 3، ص 171 ح

- 4744 الاستیعاب ، ابن عبد البر، ج 4، ص 1897.
- [61] - سیر أعلام النبلاء ، ج 1 ص 76 و ج 12 ص 419
- [62] - الإستیعاب في معرفة الأصحاب ، ج 3 ص 1090
- [63] - الفصل في الملل والنحل ، ج 4 ، ص 90
- [64] - مناقب الامام أحمد لابن الجوزي ص 163 و التبصرة - ابن الجوزی ج 1 ص 407
- [65] - تأویل مختلف الحديث ص 182 و تاریخ مدينة دمشق ، ج30 ، ص 304 ، تفسير قرطبي ، ج 3 ، ص 262 و غريب الحديث ، ج2 ، ص 35 العقد الفريد ، ج 4 ص 150 و السقيفة البداية والنهاية ابن كثير، ج 5 ، ص 269 و...
- [66] - سيرة ابن هشام ، ج 2، ص 661 و شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ، ج 1 ص 160 و تفسير قرطبي ، ج 1 ص 272 و شرح السير الكبير شيباني ، ج 1 ص 27 و الإمامة والسياسة ، ج 1 ص 17 و كنز العمال ، ج 5 ، ص 631 ح 14112 و ...
- [67] - شرح نهج البلاغه معتزلي ، ج 20 ، ص 25
- [68] - ابن مغازلي در المناقب ص 91 و ينابيع المودة ج 2 ص 76 او گفته است: ديلمی نیز آن را نقل کرده است.
- [69] - منهاج السنه ج 7 ص 405